

دیدگاه‌های استاد میرزا علی علمی اردبیلی

اشاره:

چندی پیش شاهد حضور رهبر فرزانه انقلاب در جمع علما و طلاب حوزه علمیه مشهد بودیم، حضور معظم له و بیانات ایشان در ارتباط با اصلاح و تحول حوزه، افق‌های روشنی را فراروی حوزویان نمایان ساخت. تأکید معظم له بر مسأله نواندیشی در حوزه‌های دینی و تبحرزدایی، ما را بر آن داشت، تا بخشی از آن منشور نهفته را از نگاه استادان و دانشوران حوزه روایت کنیم. به همین منظور خدمت حضرت استاد میرزا علی علمی اردبیلی رسیدیم و پرسش‌های نشریه را با ایشان در میان گذاشتیم. استاد، فروتنانه، پاسخ‌های مکتوب و عالمانه خود را به پرسش‌های نشریه ارسال داشتند. با تشکر از ایشان، متن پاسخ‌ها از نظر گرامیتان می‌گذرد.

تجحر چیست و نشانه‌های آن کدامند؟

تجحر مصدر باب تفعیل حجر یعنی سنگ است. ظاهر کلمه که یک تشبیه و استعاره است، بیانگر یک گونه ماندن است؛ یعنی یک شیئی همان باشد که بوده و هست و آنگونه خواهد بود. و شاید غیر مشتق بودن کلمه نیز در تشبیه و معنی آن دخالت داشته باشد. از این‌رو گاهی از تجحر به جمود فکری نیز تعبیر می‌شود. افراد متحجر در طول تاریخ همراه با جریان‌های فکری و بلکه در متن حوادث نیز بوده‌اند و یکی از آفات حرکت‌های اجتماعی و تکاملی تاریخ به شمار می‌روند. کلمه تجحر، خود بیانگر حقایقی از مفهوم و مراد کلمه است و می‌تواند فرقه‌هایی را که با برخی کلمات مشابه دارد بیان نماید، مثلاً واژه‌هایی چونان: تعصب، سماجت، یکنواختی، ایستانی و امثال آن. و با کلمه خود ابراز دارد که هیچکدام نیست‌گر چه احیاناً به تنهایی، جامع همه آنهاست.

نشانه‌های تجحر زیادند و عمدتاً در موضوع و مقیاس خود عرض وجود می‌کنند مانند: تجحر علمی، تجحر اخلاقی، تجحر دینی، تجحر ادبی و امثال آن. ولی این ناهنجاری معمولاً و شاید اصولاً خود را بیشتر در تجحر علمی و دینی نشان می‌دهد؛ زیرا جامعه در این دو بستر افراد و گروه‌ها را محک می‌زند. یک متحجر علمی همواره در جامعه بسته زندگی کرده و با نوآوری‌ها و روش و متدها مخالف است. از مقوله‌ها و پیش‌فرض‌ها و افکار ماسبق و موروثی نمی‌خواهد قدمی تعدی و تخطی کند، مثلاً سعی دارد شکل و محتوای علوم تغییر تکاملی نکند و قداست را در کهنه‌گرایی می‌داند، روش نوین را بدعت و انتقاد را جسارت به حق و اولیاء و پیروی از متدهای پیشگامان را انحراف و ضلالت می‌شناسد. و تجحر دینی از تجحر علمی پرجلوه‌تر است. زیرا با کمال تأسف و تأثر، دین در تاریخ، اسکلت و سکونی

جهت تثبیت انحرافات و اعمال سلیقه‌ها و تبیان عقده‌ها شده است. تجحر علمی امکان دارد توسط حرکت تاریخ و تعویض نسل‌ها به تدریج گامی به سوی بهینه شدن یا تا حدودی تعدیل بردارد. ولی تجحر دینی چنین نیست. تاریخ و

افراد متحجر در طول تاریخ همراه با جریان‌های فکری و بلکه در متن حوادث نیز بوده‌اند و یکی از آفات حرکت‌های اجتماعی و تکاملی تاریخ به شمار می‌روند.

تجربه‌ها و شهودهای عینی حضوری و خارجی نشان می‌دهند که این تجحر روزنه امید کمتری دارد و آینده‌امیدی به تعدیل این بیماری بشارت نمی‌دهد. خطر این تجحر از خطیرترین و مخوفترین مسائل است.

نسبت تجحر، قداست و مقدس‌نمایی

چیست؟

بدون هیچگونه شکی تجحر هیچ



وجه مشترک واقعی با قداست ندارد. می‌گویم «واقعی» به خاطر این که متأسفانه در هر زمانی متحجران مقدس شناخته شده و می‌شوند. آری می‌توان «مقدس نما» خواند. قداست یعنی نزاهت و نزاکت، صفتی است که آن را به «الله» نسبت داده و می‌گوییم تعالی و تقدس. از این رو در لسان الهیات، رمز صفات جلالیه است. لذا در تاریخ، معدود افرادی به این لقب والا ملقب گشته‌اند که از معاریف آنان مرحوم محقق کبیر ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی باید نام برد و پس از او بیش از چند تن مانند: مقدس کاظمی، و مقدس اعرجی و مقدس صالح به این لقب شریف نائل نیامده‌اند. خلاصه این که میان تحجر و قداست تضاد وجود دارد. پس چگونه میانشان ربط داده شود و قابل جمع جلوه داده شوند؟ بدون هیچگونه تعصب و تطرف اگر فردی با ذهنیت خالی بی‌آنکه بداند ملا احمد اردبیلی ملقب به مقدس بوده - هر چند که تا حدودی بعید به نظر می‌رسد - به زندگی اجمالی این مرد وارسته و نبیل و نابغ عظیم نظری هر چند سطحی اندازد ملاحظه خواهد نمود که یکی از روشنفکران تاریخ انسانی بوده است. او فیلسوفی متفکر، فقیهی محقق، عارفی واصل، متکلمی متبحر، نویسنده‌ای خوش قلم، متشرعی معتدل، متدینی واقع‌بین بوده است. و چنین انسانی دشمن شماره یک تحجر است.

متأسفانه همانگونه که اشارت رفت هنوز جامعه ما فرق میان این دو را آن‌گونه که هست درک نمی‌کند و چه قدر متحجران به خاطر همین اشتباه ظاهری نسبت و امامت و ولایت، و ولایت فقه و فقیه و استنباط و حکمت و حرکت جوهری و فیض الهی و هدایت عامه و خاصه و... جز به معنی نواندیشی نیست. حرکت تاریخ که حتی نزد «هگل» تجلی عقل مطلق است، جز نواندیشی نیست.

عوام، عامل تثبیت تحجر در جوامع اسلامی و انسانی شده‌اند.

آفات تحجر در حوزه‌های علوم دینی رایان فرمایید!

آفت‌های این مرض مسری و «اپیدمی» سابقه دار، همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره نمودم، اگر در هر رشته و جامعه‌ای هم پایه و تجلی داشته باشد، که حتماً دارد، در حوزه‌های علوم دینی بیشتر و متجلی‌تر است. اصولاً خرافات بیشتر در دین و مذهب برای خود جای نامشروع باز می‌کند، زیرا به طور مثال در علم، خرافه معنی ندارد؛ مثلاً در فیزیک، هندسه، شیمی، و امثال آن خرافه ناممکن است. و اگر در رشته پزشکی گاهی خرافه اعمال شود دقیقاً مربوط به مذهبی می‌شود که آن پزشک خرافی مذهبی به آن دست یازیده است. اگر چه گاهی مربوط به روش و سلیقه نیز می‌شود. این مثال بود. مراد این است که تحجر یک

آفت دینی و حوزوی است، اصولاً حوزه‌های علمیه به دروسی مشغول و مشغولند که در دین ثمره و نتیجه دارد که تقریباً شامل قسمت عظیمی از علوم انسانی می‌شود و تحجر در دین بزرگترین ضربه را بر پیکر دین و جامعه دینی و نسل نوین دینی که از هر پیش ساخته ذهنی معاف و بدورند وارد می‌سازد. جامعه را مسخ و مثله می‌کند «دین مستقیم» را - هر چند به ظاهر - «ذی عوج» می‌کند.

تحجر مانع تحول حوزه‌هاست، و عامل گرایش حوزه به سمت عقب‌ماندگی در روش و کیفیت است. تحجر می‌گوید به کتب سنتی مبادا کتاً و کیفاً دستی زده شود زیرا عامل محو و نابودی معنویت و قداست و امانت‌داری است. حتی دیده می‌شود که برخی از اینان با تجدید چاپ کتب قدیم و تبدیل آن از چاپهای قدیمی سنگی در حجم بزرگ به چاپ حروفی و قطع وزیری یا جیبی و امثال آن مخالفت می‌ورزند به این بهانه که این، عامل کم‌رنگ شدن مطالب و از دست دادن ابهت موضوع، کتاب و صاحب کتاب است! تحجر عامل عقب‌ماندگی حوزه و طلاب جوان و نسل مستعد، از قافله پیش‌تازی و ایده‌آل شدن صد در صد می‌باشد. تا چند سال قبل، فراگرفتن زبان انگلیسی که امروز خواه ناخواه زبان علمی و بین‌المللی جهان است نزد اینان



حرام و صرف وجوه برای این امر جنایت و عامل ضمان محسوب می شد. هم چنین هر دانشی که امروزه برای طلاب جوان چه در راستای دروس و چه جنبی ضروری محسوب می شود.

منظور از نواندیشی، آزادفکری و نوگرایی در حوزه های علوم دینی چیست؟

نواندیشی در جامعه علمی و حوزوی ضروری بوده و پایه پای هر علم، لازم و آینده ساز است. اندیشه گذشته سکوی تفکر فعلی است و معنای فرهنگ، ربط تمدن و علوم گذشته و گره زدن آن به علوم و فرهنگ معاصر است. غایت علوم حوزوی تفقه در دین است و تفقه نیاز به نواندیشی دارد. کلمه اجتهاد یعنی نواندیشی، اگر جز این باشد نیاز به جد و

اندیشه گذشته سکوی تفکر فعلی است و معنای فرهنگ، ربط تمدن و علوم گذشته و گره زدن آن به علوم و فرهنگ معاصر است. غایت علوم حوزوی تفقه در دین است و تفقه نیاز به نواندیشی دارد. کلمه اجتهاد یعنی نواندیشی،

جهت و استفراغ وسع ندارد تا به این حالت و عمل، اجتهاد که از جهاد مشتق است اطلاق گردد.

نسبت و امامت و ولایت، و ولایت فقه و فقیه و استنباط و حکمت و حرکت جوهری و فیض الهی و هدایت عامه و خاصه و... جز به معنی نواندیشی

نیست. حرکت تاریخ که حتی نزد «هگل» تجلی عقل مطلق است، جز نواندیشی نیست. اندیشه نوین یعنی نزدیکترین تجلی و فیض الهی در بستر تاریخ که برای علوم و حوزه های علمی و دینی یک ضرورت بلکه تار و پود این ساختار عظیم است. آزادفکری نیز جهت پیش برد این سازمان بزرگ جنبه پایه را دارد، اگر آزادفکری نباشد نواندیشی و نوگرایی نیست.

نواندیشی حرکت پایه پای روش ها و متدهای علمی جهانی است و آزادفکری کلید این حرکت است و نوگرایی نتیجه و ثمره آن است. نواندیشی در کم و در کیف متبلور می شود. و خلاصه این که در حوزه های علمیه نیز باید روش آموزش و متد تدریس و نحوه استفاده از تحقیق و شوراها علمی و تخصصی نمودن گروه ها قرار دادن کتب تخصصی لازم در دسترس طلاب و استفاده از تمام ابزار مدرن علمی روز از قبیل کامپیوتر، ویدئو، نوارهای آموزشی و امکانات سمعی و بصری و غیره پی ریزی شود و در یک کلمه جز در چند مورد، همانند شدن حوزه با دانشگاه های مدرن جهان علمی و دارا بودن مزایای مطلق آن. مطلب مهم دیگر این که متأسفانه در حوزه، مسأله تکفیر وجود دارد که عامل عدم اظهار مطالبی در هر زمان می شود، مبادا که گوینده اش کافر قلمداد شود! من به صراحت می گویم با حاکمیت این شیوه در حوزه ها شانس کمی برای آزاداندیشی

می ماند. هنوز تاریخ ما از شیخ های حوادث شیخ هادی تهرانی یا شریعت سنگلجی یا سید صالح حلی و غیر اینها در نجف و تهران و غیره یادمان هولناکی دارد. هنوز این شیوه موجود است. البته واضح است که این به معنی تکفیر کافر واقعی ولی مجهول بر مردم نیست، بلکه تکفیر سلیقه ای و سیاسی و کج روی هاست. بنابراین باید تحت ضوابط قانون اجتماعی و وجدان انسانی و احترام به جوامع و بشریت و فرهنگ و ادیان خصوصاً ادیان بزرگ معاصر الهی: یهود، نصاری و اسلام و در چارچوب احترام به مقدسات هر یک، آزادی در جوامع اسلامی و خصوصاً در حوزه ها شیوه رایج باشد.

قلمرو و بسترهای نواندیشی کدامند؟

نواندیشی می تواند خود را در عرضه کتاب های درسی جهت طلاب جوان ابراز دارد یعنی کلاسیک نمودن کتب درسی حوزه از قبیل: حلقات اصول شهید صدر، و در فقه نیز مثلاً از تبصره علامه، مختصرالنافع، شرح لمعه، شرایع، مکاسب تا خارج فقه رسیدن یعنی اولاً این کتب را به املا و انشاء و سبک و متد معاصر برگردانند. مانند: تحريرالمعالم، الرسائل الجديدة و المكاسب الجديدة و غیر اینها، حتی دروس خارج را دگرگون نموده و مباحث بی ثمر را حذف کنند. ثانیاً اضافه کردن برخی مواد لازم از قبیل روانشناسی، جامعه شناسی، زبان انگلیسی، مقداری ریاضیات. ولی



این مطالب به معنی ناقص کردن و مثله کردن کتب سنتی نیست. الآن در جامعه درسی و حوزوی به وضوح و وفور ملاحظه می شود که اکثر کتب علمی و جافتاده حوزه مثله شده است. این صحیح نیست و نتیجه اش به بار آمدن نسل علمی بی است که با اندک بار علمی و تخصصی به منصب زعامت های دینی تکیه زنند و آینده خوشی ندارد. پس این سخن ما به معنی ادامه دادن به تحصیل همان معلومات باشد نه از حیث تقلید واژه ها و تعبیرها، بلکه مطالب مفید را در قالب متد روز قرارداد با عبارت های سلیس و با اضافه های معاصر لازم به عرض جوانان و نونهالان بدهیم. اگر مطالب مثبتی در فصول یا قوانین یا ضوابط یا تشریح و غیر این ها وجود دارد صرفاً به خاطر گذشت زمان حذف نشود، بلکه آن مطالب جمع شود و امروزه در قالب مناسب عرضه شود با شرایط مقتضی زمان.

ثالثاً تخصصی شدن حوزه ها را می توان از اهم تجلیات و بسترهای نواندیشی دانست چنانکه امروزه در دانشگاه ها، واحدهای عمومی و تخصصی است و این تخصص ها مشخص کننده آینده جوان از حیث استعداد و فعالیت اجتماعی و علمی اوست. برخی از طلاب به فقاقت علاقه دارند، آن استعدادها در فلسفه بارور نمی شود و بعضی به علم کلام

و فلسفه، و بعضی به تفسیر و علوم شریف قرآنی و برخی به ادبیات عرب ... رابعاً تطبیق کتب و علوم با دانش کشورهایی که در دانشگاههایشان این علوم تحصیل می شود. مثلاً یک محصل تفسیر و علوم قرآنی با خبر باشد که در جامعه الازهر در تبیین علوم قرآن از چه روشی استفاده می شود. چه رشته جدیدی نشانه های تحجر زیادند و عمدتاً در موضوع و مقیاس خود عرض وجود می کنند مانند: تحجر علمی، تحجر اخلاقی، تحجر دینی، تحجر ادبی و امثال آن. ولی این ناهنجاری معمولاً و شاید اصولاً خود را بیشتر در تحجر علمی و دینی نشان می دهد؛ زیرا جامعه در این دو بستر افراد و گروه ها را محک می زند.

اضافه شده است، و چه تطوری در رشته های قبلی شده است. مثلاً در قصص قرآن اخیراً ادعائی شده، هم چنین در فنون و هنرنامه ای و تطبیق اصول و اوزان موسیقی اصیل (یونانی - فیثاغورثی) با آیات خصوصاً کوتاه قرآن، طبیعت و قرآن، مدیریت و قرآن، وحی و قرآن، سنت و قرآن، دیرینه شناسی و قرآن، اصالت بشر و قرآن، بت شناسی و قرآن، اصالت عمل (پراگماتیسم) و قرآن، تحصیل (پوزیتیویسم) و قرآن، پوچی (نیهلیم) و قرآن.

هم چنین در فلسفه به فلسفه نوین بین المللی و فلسفه غرب اقبال شود.

امروزه فلسفه قدیم شاید نیمی از اباحت خود را از نظر تعقل و اثبات و واقع نگری از دست داده است. به نظر می رسد این فلسفه بیشتر جنبه تاریخ فلسفه دارد آن هم مقطع یونانی و مقداری از دوران اسلامی اوائل و متأخر. ولی نه این که به معنی حذف آن باشد. فلسفه تحصیلی و پراگماتیسم که امروزه حاکم بر علم است شاید در عصر ما اجازه غور در فلسفه های باقیمانده از علم و تفکر جامد قدیم و اسکلت فرهنگ یونانی را نداده و جای آن را به رشته های فلسفی مثبت، منطقی و علمی می سپارد و الهیات نیز از تفلسف به تعلقی شدن و رهایی بخش بودن دگرگون می شود و هم چنین سایر علوم و فنون.

سرز تساهل و نواندیشی را بیان فرمایید؟

احتمال می دهم مراد این است که آیا نواندیشی به معنی تساهل و سهل انگاری در علوم دینی و خود دین و ثوابت و سنن حوزه و دین است یا نه؟ اگر مفهوم و مراد همین باشد با کمال صراحت و عینیت باید پاسخ داد که نه، ابداً و هرگز! نواندیشی نه تنها تساهل نیست که اهتمام و واقع بینی است. تاریخ علوم نشان داده و می دهد که علوم و فنون و موضوعاتی که برای بشر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده به سرعت به تکامل خود در سایه نواندیشی نائل گشت. مثلاً پزشکی، اقتصاد، تکنیک، هیات و امثال آن، ولی برخی علوم



همواره به سبب عدم نیاز مبرم انسان به آنها تا حدودی از قافله کمال و پیشرفت عقب مانده است.

خوشبختانه روشن بینان و دلسوزان دین و علوم دینی حدود یک قرن است که در مرز نواندیشی قدم برداشته و در این راستا پیشرفت‌هایی حاصل گشته است. شهید مطهری یکی از سرخیلان معاصر از این تبار عظیم به شمار می‌رود. و انصافاً کمتر عالمی سراغ داریم که در حدّ وی در این زمینه جدیدت مبرم داشته باشد ولی نسل فعلی که در زمان رحلت وی تقریباً کودک بودند باید به منویات وی جامه عمل بپوشانند و دست‌اندرکاران و دلسوزان دین و علم که بحمدالله کم نیستند و به مبدأ و ایده خود اعتقاد و باور دارند باید با دفن افکار غلط و شیطانی و وسوسه‌های اهریمنی و بایی اعتنایی به گفتارهای عوام صفتان و متحجران قیام ابراهیمی کنند. باشد که نواندیشی از مرحله اندیشه به عمل و عینیت برسد.

شرایط عملی برای ایجاد بسترهای مناسب اندیشه‌های انتقادی یا تکیه بر حفظ ارزشهای معرفتی کهن را چگونه می‌توان ایجاد کرد؟

به راستی این تیتیر مهم است. و خود مطالب زیادی را به ایجاز بیان می‌کند. واقعاً این معنی، کلید ترقی و به کمال مطلوب - لااقل نسبی - رسیدن دین و علم بناویری است. مولای دین و علم حضرت امیر(ع) گوید: «رحم الله امرأ

عرف قدره و لم يتعدّ طوره» انسانی که قدر و منزلت مطلق خود را بشناسد و از حد و وضع خود تجاوز نکند، مورد ترحم انسان ایده‌آلی چونان علی(ع) واقع شده و این بیانگر دقت و تا حدودی دشواری این معرفت است. معمولاً - اگر نگوئیم اصولاً - چون پای نقادی پیش می‌آید ارزش‌های کلی و استوانه‌های عمیق و عظیم سنتی بشریت و فرهنگ و دین، ولو فی‌الجمله، زیر سؤال می‌رود.

دانشمندان قرن هیجده میلادی غرب به محض نقادی سیستم کلیسای جامد و دیکتاتور و متحجر، زاویه اهانت به ساحت مقدس حضرت مسیح(ع) را باز نمودند. العیاذ بالله اهانت به یک رسول اولی‌العزم الهی کم‌کم مد روز و هدف سبقت‌گیری گشت. و در اواخر قرون وسطی به سبب تثبیت حکمت و الهیات دگم و خشک چند فیلسوف که سعی داشتند آراء ارسطوئی را مطابق انجیل قلمداد کنند و گردانند، عامل این شد که برخی روشنفکران قرون ۱۶، ۱۷ میلادی تمام نظام ارسطوئی را رد کنند و گروهی به انجیل، این کتاب مقدس الهی، با نام‌های معمول و یا شب‌نامه‌وار اهانت ورزند. این حرکت بسیار نیرومند بود در حدی که محکمه تفتیش عقاید با «انگیزسیون» با آن اعدام‌ها و شکنجه‌های شهره تاریخ، هرگز نتوانست از این جنبش و عصیان جلوگیری کند، حتی در آثار ولتر، روسو و متأخرین بلکه از معاصرین ما ویل دورانت و

غیره این مسأله چشمگیر است.

در اسلام نیز امور چنین بوده، چه این یک انفعال فوق سلوکی است، اگر نگوئیم «رفلکسی» ولی چون اصولاً بیدارگران اسلامی قبل از هر چیز مسلح به تقویند و عمل را جهت وجه الهی و با نیت پاک ابراهیمی انجام و ادامه می‌دهند و اصعب و احمز امور را به جان و دل

تحجر مانع تحول حوزه‌هاست، و عامل گرایش حوزه به سمت عقب‌ماندگی در روش و کیفیت است.

می‌خرند تا جهادی در راه دین خدا کرده باشند، طبیعتاً ما از این خیل کرام و سروران گرامی توقع داریم که لبه انتقاد را متوجه چیزی جز باطل و یا مشتبه نکنند و گرنه حرکت از قاسد به افسد است. معلوم است که منتقدان ما به این شرایط عمل خواهند نمود و اینها را مدنظر خواهند داشت، اولاً نقادی تخصصی شود و با روش‌های خود پیش رود. ثانیاً، هر گروهی که در موضوعات و علوم و فنونی تخصص دارند تنها در همان رشته به نقادی پردازند و در رشته دیگر حتماً دخالت نوزند که بسا «ما یفسده اکثر منا یصلحه» می‌شود. ثالثاً، افراد احساساتی وارد این میدان حساس هرگز نشوند. رابعاً، بدانند که موضوع و معرض نقادی دقیقاً همان چیزی است که فرض نقاد اصلاح آن است نه ناپود کردن آن و گرنه اگر مراد زائل ساختن محل باشد نقادی بی معنی می‌ماند.





مثلاً انتقاد دینی به این معنی است که فلان خرافه که به دلیل علمی و تاریخی و نقلی از خود دین نبوده و از طریق مثلاً یهود یا استعمارگران وارد دین گشته باید از متن دین بیرون رود. آیا این می‌تواند به اصل دین لطمه اساسی وارد سازد؟ و یا به علمی مثلاً علم اصول انتقاد شود که امروزه پرداختن به بحث مشتق یا حقیقت شرعی و یا امر به امر یا بحث عینیت نهی از ضد با نفس امر یا التزامی و تضمینی بودن آنچه سود عینی در روش استنباط فقه دارد. حذف این اباحت نباید هرگز به عنوان نه تنها اهانت که کم شمردن مقام این علم کهن و سابقه‌دار تلقی گردد. و یا نقادی کردن فلسفه دائر که امروزه چه فایده که وجود اصیل است یا ماهیت و یا فصلی جهت بیان احکام عدم باز نمودن یا در مثل چنین عصر علمی که به عصر اتم معروف است مناقشه در اصل جسم و این که آیا اجزایش متناهی است یا نه بالقوه یا بالفعل و فلان متکلم چه گفته یا سهروردی چه حدس زده با داشتن مسلمات علمی فیزیک روز که در پائین‌ترین دوره کلاسیکی نیز در مدارس خوانده می‌شود، این نقد به معنی ترک خواندن فلسفه حتی قدیم و حذف یکباره آن نیست بلکه تهذیب آن و تلفیقش با فلسفه نوین می‌باشد. خلاصه این که یک دلسوز با تقوی و دین‌باور نباید بدون هدف حمله کند و هر جا شد تخریب نماید، بلکه تنها موارد خاص را مانند و

یک جراح که فقط عضو جراحی را جهت حفظ اعضای دیگر جراحی می‌کند و نه این که این جراحی عامل نابودی بدن گردد.

نقش آفاق فکری بیرون حوزوی در آزاد فکری و نواندیشی حوزه‌های دینی را بیان فرمایید؟

امروز تنها دانشگاه است که می‌تواند در این زمینه کارساز باشد. و اگر به معنی واقعی به توصیه مرحوم امام خمینی - قدس تربته الزکیة - عمل و وحدت حوزه و دانشگاه - ولو در حد ممکن و عملی و فی‌الجمله - صورت گیرد مطلب فوق جامه عمل بر تن می‌پوشد. در دوران ما، خواه ناخواه، دانشگاه منادی تفکر پیشرفته و مدرنیزه است. رابطه علمی و فرهنگی جهان تنها در سایه عمل ارگانیزمی دانشگاه بزرگ جهانی است. دانشگاه اندام‌واره است، جمود در آن راه ندارد. اگر سنت خوبی در راستای بهینه ساختن آموزش یا روش ایده‌آل و متدیک در گوشه‌ای از دانشگاه‌های دنیا عرضه شود در تمام دنیا حاکم می‌شود و جا می‌افتد. چونان داروی مؤثری که امروزه اگر در هر نقطه جهت دفع مرض اختراع شود مثلاً واکسن فلان مرض جنجالی یا معالجه آن و غیره شاید ساعتها بعد به همه نقاط دنیای ما سرازیر شود. بنابراین باید با اساتید دانشگاه‌ها مشورت و از افکار آنان استفاده شود و در میان حوزه نیز خصوصاً اخیراً افراد دلسوز و تشویرسین‌های خوب و متفکران

شایسته‌ای به وجود آمده‌اند که با دعوت از آنان و اجتماعات خاص مشورتی از وجودشان باید استفاده شود. زیرا روش دانشگاه روش نوین است و در آن تحجر

نواندیشی حرکت پایه‌پای روش‌ها و مستدهای علمی جهانی است و آزاد فکری کلید این حرکت است و نوگرایی نتیجه و ثمره آن است.

و جمود نیست پس چون آزادی در آن در زمینه‌های مورد نظر ما به طور مطلوب وجود دارد طبیعتاً می‌توان با حذف نقاط منفی از نقاط مثبت آن در زمینه‌های برنامه‌ریزی، روش تدریس، روش کلاس‌داری، بررسی تعطیلات، ارزیابی دروس، انتخاب اساتید، ملاک‌گزینش استاد، ملاک‌گزینش دانشجو، ارزیابی امتحان، نحوه امتحان، پدیده سن در آموزش، ملاک ممتحن و ممتحن، کنفرانس‌های علمی، تحقیق دادن به دانشجو، درخواست پایان‌نامه جهت مقطع‌های دروس حوزه، تعیین مراتب علمی افراد، عنایت به حقوق آنان، تشویق با جوایز و غیر ذلک استفاده شود. علاوه بر آن، استفاده از کتب متخصصین فن که نتایج علمی عمر خود را در کتابهایی خلاصه کرده‌اند اعم از نویسندگان اسلامی، ایرانی، خارجی و غیر آن می‌تواند بسیار مفید واقع گردد.

